



## مفهوم کلی تاریخ

• دکتر حسین آبادیان

عضو هیأت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی

■ مفهوم کلی تاریخ

■ نویسنده: آر.جی. کالینگوود

■ مترجم: علی اکبر مهدیان

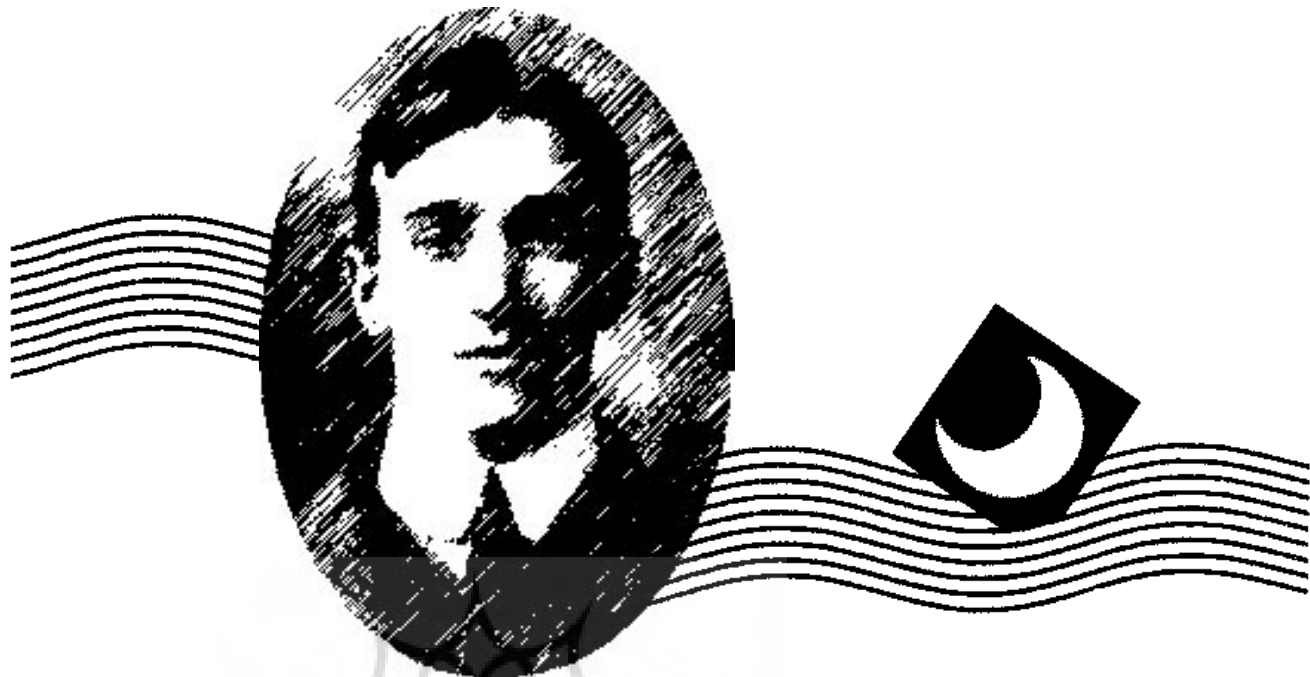
■ نشر اختران، ۱۳۸۵، ۴۴۸ صفحه

نام فلسفه تاریخ مخالف بود و نظریات خویش را در این باب در مخالفت با مارکس و هگل تحریر و از آن نتایج سیاسی استخراج کرد.<sup>۴</sup> اما در مقابل این دیدگاه، کسان فراوانی بودند که تأمل فلسفی را به طور عام در باب تاریخ بشر و تاریخ اروپا به طور خاص سرلوحه کار خود قرار دادند و البته آنها نیز استنتاجات خاص خویش را از آن عرضه کردند.<sup>۵</sup> اگر از نظر هگل، تاریخ عبور از قلمرو سیورورت به سوی آزادی بود و بیانی از آگاهی بشر نسبت به وضع خود در شرایط مشخص جهانی؛ و اگر در نزد ویلهلم دیلتای دستگاه‌های فلسفی ادوار گذشته، چونان صورت‌بندی‌های تاریخی هستند که به مناسبت دوران خاص تاریخی و به مناسبت محیط فرهنگی و اجتماعی وجود یافته‌اند، در نظر مارکس تاریخ عرصه نزاع طبقاتی و جدال مستمر و مداوم طبقات اجتماعی به شمار می‌رفت و در این راستا او دیالکتیک تاریخی خاص خود را عرضه کرد. اگر هگل و مارکس در اندیشه تأسیس الگویی جهانی برای تبیین تحولات تاریخی بودند، عده‌ای دیگر که بعد از آنها اندیشه‌پردازی کردند، فلسفه تاریخ را نوعی رابطه تاریخ با فلسفه و علوم اجتماعی دانستند.<sup>۶</sup> از تفاسیر هرمنوتیکی گرفته تا تبیین‌های پوزیتیویستی، از توصیف‌های پلخانف در مورد نقش شخصیت‌ها و انگلس در مورد نقش قهر در تاریخ<sup>۷</sup> گرفته تا نظریات فلاسفه متأخر مثل هایدگر و میشل فوکو، همه و همه نشان‌دهنده عنایت به تاریخ و ارائه دیدگاهی نظری در باب تحولات و حوادثی است که به ظاهر با هم بی‌ربط به نظر می‌رسند.

شاید بتوان گفت بحث اصلی فلسفه تاریخ این موضوع است که چرا حوادث مشخص در شرایط مشخص و در زمان و مکانی

کتاب «مفهوم کلی تاریخ»، ظاهراً اثری است در فلسفه تاریخ؛ دانشی که به تعبیر کالینگوود نخستین بار توسط ولتر در قرن هیجدهم ابداع شد (ص ۷). گرچه مفهوم فلسفه تاریخ در نزد ولتر اندیشه کردن در باب تحولات تاریخی بود، لیکن بعدها در بستر اندیشه‌های فلسفی اروپا لف و نشر فراوانی یافت و با کتاب عقل در تاریخ هگل<sup>۱</sup> و دروس فلسفه تاریخ او به کمال خود رسید و مارکس آن را در قالب خاص دیگری بیان داشت. اندیشه‌ها در باب فلسفه تاریخ از آن به بعد تحولات فراوانی پیدا کرد و تاریخ به‌مثابه منبع شناخت و اندیشه و نیز به‌مثابه تأملی عقلانی در باب رفتار آدمیان و شخصیت‌های تاریخی که سازندگان حوادثند، در شکل‌گیری اندیشه‌های جدید نقشی اساسی ایفا کرد. به عبارت بهتر، این دسته از متفکران، تاریخ را در شرح داستان‌نویسی‌ها و جنگ و گریزها و وقایع اتفاقیه خلاصه نکردند، بلکه تأمل در همان داستان‌ها را جهت نیل به مقوله‌ای انتزاعی، مبنای تفکر خود قرار دادند.

به طور کلی، هر کلام بشری از پنج حالت خارج نیست که اهل منطق آن را صناعات خمس نام نهاده‌اند. این کلام‌ها یا برهانی‌اند و یا جدلی و سفسطه و خطابه و شعر.<sup>۲</sup> تأمل در اندیشه‌ها، که ویلیام بارت آن را نقطه کمال هر تاریخی می‌خواند<sup>۳</sup> و البته تأملات در دانشی به نام فلسفه تاریخ، در قلمرو برهان جای می‌گیرد؛ هر چند ارسطو، واضع منطق صوری، تاریخ را به طور کلی در قلمرو شعر جای می‌داد. این که فلسفه تاریخ چیست، بحثی است که در اروپا به شکلی دامنه‌دار در مورد آن نظریه‌پردازی شده و نظریات متفاوت و بعضاً متعارضی در باب آن بیان شده است. کارل پوپر، به طور کلی، با مفهومی به



**هر کلام بشری از پنج حالت خارج نیست  
که اهل منطق آن را صناعات خمس نام  
نهاده‌اند. این کلام‌ها یا برهانی‌اند و یا  
جدلی و سفسطه و خطابه و شعر**

مشخص به شکلی روی داده‌اند که مورخین نقل کرده‌اند؟ به عبارت بهتر پرسش اصلی این است که چرا حوادث تاریخی به صورتی خاص وقوع یافته‌اند؟ این سؤال اساسی ما را به این نکته رهنمون می‌شود که تاریخ محصول «امکانات» فراروی انسان‌هاست و با امکانی مشخص است که تحولی مشخص روی داده است و غیر از آن هم نمی‌توانست روی داده باشد. در فلسفه تاریخ مثل سایر قلمروهای فلسفه، پرسش به نحوی اصیل پابرجاست، به عبارت بهتر، پرسش برای آن نیست که به آن پاسخی قطعی داده شود و خیال محقق آسوده گردد، بلکه قوام و دوام اندیشه، در هر قلمرویی از اندیشه و به طور خاص در مورد اندیشه تاریخی، معطوف به اصالت پرسش است؛ به همین دلیل است که تأمل در باب تاریخ هرگز خاتمه نمی‌پذیرد. بحث فلسفه تاریخ، بحثی است کلی در باب ماهیت و چیستی حوادث تاریخی، پس برخلاف شاخه‌های علوم پایه مثل فیزیک و شیمی، متعلق آن نه موضوعی جزئی بلکه امری است کلی. اما کالینگوود گرچه از مفهومی «کلی» به نام تاریخ سخن به میان می‌آورد، لیکن دیدگاه‌هایش با نظریاتی که بالاتر به طور اختصار بیان داشتیم، تفاوت و تمایز دارد. تاریخ<sup>۸</sup> بالمعنی‌الاعم به مفهوم شناخت حوادث جزئی گذشته است و به همین دلیل، به نحوی در قلمرو علوم جای می‌گیرد و نه فلسفه؛ لیکن انتزاع حوادث تاریخی و کشف منطق درونی آنها به طور قطع مبحثی است فلسفی. قوام و دوام اندیشه فلسفی به پرسش است، دست یافتن به پاسخ قطعی در فلسفه ممکن نیست، به همین دلیل اندیشه امتداد دارد، چون پرسش برقرار است. در تعبیر هایدگر هر پرسش به مثابه یک کاوش<sup>۹</sup> است، پرسش کاوشی است

شناخت‌گونه از موجود برای دست‌یابی به چرایی و چیستی آن.<sup>۱۰</sup> این مهم با مطالعه کتاب‌های تخصصی و مقالات علمی به دست نمی‌آید، بلکه نوعی آگاهی استعلائی<sup>۱۱</sup> لازم است تا پرسشی بنیادین مطرح کند و از رهگذر آن، پیشرفت دانش را میسر سازد. پس تعیین بخشیدن به حیث تاریخی<sup>۱۲</sup> از آنچه تاریخ و یا وقایع تاریخی نام دارد، مهم‌تر است.<sup>۱۳</sup> درک این مفاهیم با تفکیک و تمایز قائل شدن بین تاریخ و تاریخ‌مندی ممکن است. در تاریخ، نگارش حوادث تاریخی توسط مورخ، رکن اصلی را ایفا می‌کند، حال آن‌که در تاریخ‌مندی نوعی تقدیر تاریخی<sup>۱۴</sup> نقش اساسی را بر عهده دارد که در زبان آلمانی گشیشته<sup>۱۵</sup> خوانده می‌شود. تقدیر تاریخی پدیده‌ای است که اساس و بنیاد آن امکانات فراروی هر ملتی در مقطعی خاص از تاریخ، برای رقم زدن سرنوشت خود است.

نام کتاب مفهوم کلی تاریخ، در اصل The Idea Of History است، ایده یا همان Idea تعاریفی موسع و گسترده دارد که با زمینه‌ها و بسترهای اصلی فکری و معلومات پیشینی<sup>۱۶</sup> کسی که آن را به کار می‌برد، ارتباط وثیق دارد. از انگاره و تصور گرفته تا اندیشه و آگاهی در ترجمه واژه ایده به کار رفته است، لیکن

## شاید بتوان گفت بحث اصلی فلسفه تاریخ این موضوع است که چرا حوادث مشخص در شرایط مشخص و در زمان و مکان مشخص به شکلی روی داده‌اند که مورخین نقل کرده‌اند

تاریخ با مفهوم آشنای آن و با کسانی مثل هگل و مارکس و دیلتای تفاوتی آشکار و بارز دارد، بالاتر این که تلقی‌های او از اساس با درک کسانی مثل هایدگر از تاریخ متمایز است؛ زیرا بسترهای فکری و منظومه‌های فکری آنان از اساس با هم متمایز است و تفاوت دارند. به عبارت بهتر، در اثر کالینگوود خبری از تقسیم تاریخ به history و Geshchichte که در سنت آلمانی اندیشه وجود دارد، دیده نمی‌شود؛ نیز او برخلاف هگل که تاریخ را به سه بخش دست اول، اندیشیده و فلسفی تقسیم می‌کرد،<sup>۱۷</sup> از چنین تقسیم‌بندی‌هایی بحث نمی‌کند؛ ضمن این که مباحث او در حوزه تاریخ اندیشیده جای می‌گیرد. کالینگوود به جای این که در صدد پرداختن به تقدیر تاریخی آدمیان باشد، ترجیح می‌دهد مفهوم تاریخ را در بستر زمان و مکان ارزیابی کند. برخلاف سنت تاریخ‌نگاری آلمانی که نگاهی فلسفی به تجزیه و تحلیل تحولات تاریخی دارد، نقطه اوج تاریخ‌نگاری انگلیسی نوعی بررسی تطبیقی تاریخی است که **آرنولد توین‌بی** را می‌توان برجسته‌ترین آنها شمرد. توین‌بی تاریخ را به مثابه یک منظره می‌نگریست، به عبارتی، دید او از تاریخ دیدی اثبات‌گرایانه<sup>۱۸</sup> بود و به همین دلیل قادر نبود به مضمونی به نام بازآفرینی گذشته در ذهن مورخ دست یابد (ص ۲۰۸). به عبارت بهتر در سنت انگلیسی تاریخ‌نگاری، این دانش به منزله شناخت گذشته بشری مورد ارزیابی واقع می‌شد، حال آن که کسانی مثل **ریکرت** و **دیلتای** و **زیمل**، تاریخ را در منظومه‌ای فلسفی مورد توجه قرار می‌دادند.

کالینگوود با این که در سنت انگلیسی اندیشه تاریخی زیست می‌کند، اما تاریخ را بازآفرینی تجربه گذشته می‌داند (ص ۳۵۶) و همین اندیشه خود میزان تأثیرپذیری او را از سنت تجربی اندیشه در انگلستان را نشان می‌دهد. تحت تأثیر این سنت اندیشه، وی با مفاهیم و مضامینی مثل فلسفه روح در منظومه اندیشه هگلی و یا تقدیر و حوالت تاریخی در اندیشه هایدگر بیگانه است و چون زمینه‌ها و بنیادهای فکری آنان متمایز است، امکان گفت‌وگو بین آنها هم میسر نیست. به واقع، اثر کالینگوود مربوط است به فلسفه علم تاریخ، و نه فلسفه تاریخ به مفهومی که در اندیشه دیلتای و هگل وجود داشت. به عبارت بهتر، او از ماهیت علم تاریخ و قلمرو و موضوع آن بحث می‌کند و نه سیر

درک مفهوم ایده بدون توجه به زمینه‌های هگلی آن ناممکن است و برای فهم ایده هگلی باید با دیالکتیک در منظومه فکری او آشنایی داشت. با این وصف، مترجم فارسی کتاب نوشته که چرا در مقابل واژه ایده که در منظومه هگلی آن معانی بسیار مهمی دارد، ترکیب مفهوم کلی را به کار برده است؟

اگر اجمالاً نظر دیلتای در مورد مفاهیم و دستگاه‌های فلسفی، به‌مثابه صورت‌بندی‌های فرهنگی و اجتماعی در تاریخی خاص را بپذیریم، آن‌گاه اهمیت کتاب کالینگوود بیشتر خود را به نمایش می‌گذارد؛ به عبارت بهتر، تفاوت‌ها و تمایزات او با دستگاه فکری امثال دیلتای، روشن می‌شود. کالینگوود به تعاریف مجرد و انتزاعی بسنده نمی‌کند، بلکه بنیاد کار خود را به صورتی انضمامی پی می‌ریزد، زیرا بر این باور است که کار تاریخ و مورخ انتزاع نیست. کالینگوود در درجه نخست مراد و منظور خویش را از به کار بردن مفهوم فلسفه تاریخ عرضه می‌دارد و آن‌گاه ماهیت، موضوع، روش و ارزش تاریخ را برای خواننده تشریح می‌کند. از تعاریفی که او برای علم تاریخ ارائه می‌دهد، این نتیجه به دست می‌آید که او درکی تجربی و به عبارتی آمپریک از تاریخ دارد. برخلاف هگل که تاریخ را سیر مراحل تکوین آگاهی بشر عنوان می‌کند، کالینگوود تاریخ را علم پی بردن به «چیزها» می‌داند و موضوع آن را پاسخ دادن به پرسش‌های مربوط به افعال آدمیان در گذشته می‌بیند (ص ۱۷). به دید کالینگوود، ارزش تاریخ به این است که می‌آموزد انسان در گذشته چه کرده است و به این ترتیب انسان در ماهیت خود چیست؟ به عبارت بهتر به دید او، انسان همان است که در بستر تاریخ خود را در معرض نمایش گذاشته است. سرشت فعالیت‌های بشر در بستر تاریخ نشان می‌دهد که فارغ از اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌ها، انسان در نفس‌الامر چیست و انسان واقعی که مجموعه‌ای است از نقاط قوت و ضعف، چگونه انسانی است؟ نتیجه بلافاصل این دیدگاه آن است که آیا می‌توان از چنین انسانی انتظار زیست‌آزمایی داشت؟ به عبارت دقیق‌تر، کالینگوود حقیقت انسان را در واقعیاتی متجلی می‌داند که در بستر تاریخ ظهور کرده است.

بالاخر گفتیم کتاب کالینگوود اثری است در فلسفه تاریخ، لیکن همین جا باید به صراحت عنوان نمائیم تلقی او از فلسفه

**پرسش برای آن نیست که به آن پاسخی قطعی داده شود و خیال محقق آسوده گردد، بلکه قوام و دوام اندیشه، در هر قلمرویی از اندیشه و به طور خاص در مورد اندیشه تاریخی، معطوف به اصالت پرسش است؛ به همین دلیل است که تأمل در باب تاریخ هرگز خاتمه نمی‌پذیرد**

کلی تاریخ بشری. پرسش او این است که تاریخ چیست و آن‌گاه تعاریف و انتظارات خویش را از آن بیان می‌دارد. تفاوت مهم‌تر این است که کالینگوود تاریخ را همان می‌داند که به دست آدمیان رقم خورده است و آدمیان را همان می‌داند که خود را در تاریخ به نمایش گذاشته‌اند. این دیدگاه تفاوتی ظریف و البته بسیار مهم با اندیشه‌های کسانی مثل هایدگر دارد که می‌گوید آدمی به جهانی «پرتاب» شده که خود هرگز آن را نساخته است و وجود او گرفتار اوضاع و احوالی است که واقعی است و عالم با واقعیت خود او را احاطه کرده است. کالینگوود تاریخ را همان می‌داند که روی داده است و البته چنین تاریخی را هم انسان ساخته است و خود او در مقابل تاریخ خویش مسئولیت دارد. به واقع، هایدگر از بحث فلسفی تقدم امکان بر امر واقع سخن می‌گوید، حال آن‌که در منظومه فکری کالینگوود، آدمی همان است که در جهان خود را نشان داده و شناخت این انسان تاریخی به واقع شناخت انسان واقعی است.

با چنین تفسیری است که او سیر تکوین تاریخ‌نگاری از دوره اسطوره‌ای تا قرون جدید را تشریح می‌کند. وقتی او از آفرینش تاریخ علمی به دست هرودوت سخن به میان می‌آورد، (ص ۲۷) تلاش دارد تاریخ را علمی تجربی مثل سایر علوم تجربی بنمایاند. بحث در باب سرشت تاریخ‌نگاری یونانی و رومی از هرودوت گرفته تا پلینیوس و دیگران در همین راستا قابل توجیه است. با این وصف کالینگوود به صرف شرح اندیشه‌های تاریخی گذشتگان قناعت نمی‌کند، بلکه از تأثیر اندیشه‌های فلسفی بر تاریخ‌نگاری هم سخن به میان می‌آورد. به طور مثال از دکارت بحث می‌کند که بنیان‌گذار روش انتقادی اندیشه بود و این اندیشه تأثیری زایدالوصف در مورخان بر جای نهاد. به دید دکارت، هیچ مرجعی نمی‌تواند ما را وادار کند چیزی را باور کنیم که می‌دانیم نمی‌تواند رخ داده باشد. دیگر این‌که برای فهم بنیادین یک موضوع باید مراجع مختلف را در برابر هم قرار دهیم و اطلاعات مختلف با هم هماهنگ شوند. کالینگوود نقل می‌کند که نخستین حمله مهم علیه دکارت از سوی ویکو مورخ نامدار ایتالیایی صورت گرفت. ویکو معتقد بود هر اندیشه‌ای با بدیهی بودن ظاهریش ممکن است ما را قانع کند و البته هیچ چیز ساده‌تر از این نیست که اعتقادات خود

را بدیهی بینگاریم (ص ۸۶). این اشاره‌ای بود به جمله مشهور دکارت که «می‌اندیشم، پس هستم.»

این نکته‌ای است بسیار مهم که بعدها هم استمرار یافت. هایدگر هم، در هستی و زمان اشاره دارد که وقتی فهمیدن چیزی را بدیهی بینگاریم شناخت آن چیز، محجوب ذهن و یا دانش ما واقع می‌شود. به عبارت بهتر همین که تصور کنیم چیزی را شناخته‌ایم، شناخت حقیقی آن ممتنع می‌شود. این اشاره‌ای است به اصالت پرسش در فلسفه هایدگر. نکته دیگر این است که اگر تلاش کنیم خود را به گونه‌ای بشناسیم که مثلاً غریبان شناخته‌اند، دچار توهم مضاعف شده‌ایم، زیرا تفاوت عظیمی در ساختارها و به طور خاص ساختارهای ذهنی آدمیان وجود دارد که شناخت واحد از امری واحد را غیرممکن می‌سازد.

فصل پنجم کتاب مفهوم کلی تاریخ، دیدگاه‌های تاریخی خود کالینگوود را در معرض قضاوت خواننده قرار می‌دهد. در ابتدا، کالینگوود از مقوله‌ای به نام «علم ماهیت آدمی» سخن به میان می‌آورد و صراحتاً عنوان می‌سازد که اصول و روش‌های آن علم همان است که در علوم طبیعی به کار رفته و از قرن هیجدهم شایع شده است (ص ۲۶۲). او روش ساده تاریخی را در این جهت یعنی شناخت علم ماهیت آدمی معرفی می‌کرد. اما سخن در این است که آیا به واقع همه آدمیان ماهیتی یکسان دارند و آدمی همان است که در تاریخ محقق و متجلی شده است؟ نکته دیگر در نظر کالینگوود مربوط است به چگونگی کشف افکار در نزد مورخ. او بر این باور است که مورخ با بازاندیشی آن افکار در ذهن خود، می‌تواند آنها را کشف کند. اما بحث در این است که آیا انسان‌ها افکاری کاملاً مشابه هم دارند که می‌توانند با خواندن اثری تاریخی و با قرار دادن خود در فضای ذهنی مثلاً نادرشاه افشار حوادث و سوانح ایام او را درک کنند؟ می‌دانیم که چنین نیست، زیرا هر فردی محاط است در اندیشه‌ها و ساختارهای خاص ذهنی خویش که محصول مطالعات و آموزه‌های پیشینی اوست به علاوه محیط اجتماعی و فرهنگی که در آن زیست می‌کند. اگر غیر از این بود، قضاوت‌های تاریخی انسان‌ها مشابه هم بود، حال آنکه فردی اعمال و رفتار و کردار نادر را نکوهش می‌کند و آن دیگری او را تمجید می‌نماید. حتی بازآفرینی حوادث تاریخی به شکلی که

۹۱

تاریخ و فرهنگ

کتاب ماه

۴  
۳  
۲  
۱

**هیچ مفهوم کلی نمی‌توان برای تاریخ وضع کرد، زیرا تاریخ آدمیان بسته به موقعیت جغرافیایی، باورها و آداب و رسوم، ترکیب طبقاتی و نظایر هم از هم متفاوت و متمایز است؛ تاریخ هر جامعه‌ای مختص همان جامعه است و ابزارها و روش‌های تحلیلی خاص خود را می‌طلبد**

آدمی خوانده است، زیرا تعریف آدمی نه تنها در خلال ادوار و مواقف تاریخی با هم تفاوت دارد، بلکه ارائه تعریفی کلی از مفهومی به نام «آدمی» حتی در تاریخ جامعه‌ای واحد در خلال تاریخ درازآهنگ آن غیرممکن است. دیگر اینکه هیچ مفهوم کلی نمی‌توان برای تاریخ وضع کرد، زیرا تاریخ آدمیان بسته به موقعیت جغرافیایی، باورها و آداب و رسوم، ترکیب طبقاتی و نظایر هم از هم متفاوت و متمایز است؛ تاریخ هر جامعه‌ای مختص همان جامعه است و ابزارها و روش‌های تحلیلی خاص خود را می‌طلبد.

کالینگوود عرضه می‌داشت غیر ممکن است، زیرا هر محقق و مورخ و حتی فردی عادی، در زیست‌جهان خاص خود می‌زید که او را از دیگران متمایز می‌کند. با این تفسیر، روش علوم طبیعی از علوم انسانی به طور اعم و علم تاریخ به طور اخص جداسازی و نمی‌توان روشی واحد برای آنان در نظر گرفت، بالاتر این که حتی برای شناخت جامعه‌ای خاص در مقاطع گوناگون تاریخی، باید روش‌هایی خاص برای تبیین تحولات آن دوره به کار گرفت و دیگر این که تفسیر تحولات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هر کدام ابزارهای خاص خود را می‌طلبد و نمی‌توان در مورد تمام آنها روشی واحد به کار بست.

هنگامی که کالینگوود در باب غیر انتزاعی بودن چیزهایی که مورخ در باره آنها استدلال می‌کند، اظهار نظر می‌نماید (ص ۲۹۶) راه او کاملاً از نگاهی کلی به تاریخ جدا می‌شود. او می‌نویسد چیزهایی که مورخ درباره آنها نگاه داشته است انتزاعی نیستند بلکه ملموسند، کلی نیستند بلکه جزئی‌اند؛ پس تاریخ را نمی‌توان با نظریه‌هایی مطابقت داد که معرفتی انتزاعی به شمار می‌روند یا وجودی منطقی هستند که ذهن می‌تواند نسبت به آنها حالات گوناگونی اختیار کند. اگر بخواهیم تاریخ را توصیف<sup>۱۸</sup> و یا تفسیر<sup>۱۹</sup> و تبیین کنیم شاید چنین روشی راست آید، لیکن واقعیت امر این است که تاریخ را نمی‌توان بدون توجه به منطق درونی و ساختار حاکم بر گفتار یک دوره تاریخی، ارزیابی کرد. دست یافتن به منطق درونی حاکم بر گفتار هر دوره تاریخی، نیازمند تأملی فلسفی است که روح حاکم بر آن دوره تاریخی را به نمایش می‌گذارد. این مقوله امری است کاملاً انتزاعی که نتیجه تحقیقی است انضمامی. به عبارت بهتر روش‌های تحقیق تاریخی گرچه در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آن هم در جامعه‌ای خاص به اقتضای ملاحظات و الزامات تاریخی همان جامعه صورت می‌گیرد و البته در قلمروهای مختلف، متفاوت است و علوم و ابزارهای خاص خود را می‌طلبد، اما از استقرای نتایج تحقیقات، می‌توان به نتایجی انتزاعی دست‌یافت که ماهیتی کاملاً فلسفی دارند. این دسته تحقیقات ریشه‌ای پابرجا در تجربیات تاریخی ملتی خاص دارند، لیکن از درون آنها نمی‌توان به چیزی نائل آمد که کالینگوود آن را علم ماهیت

۲. هگل، فردریش ویلهلم؛ **عقل در تاریخ**؛ ترجمه حمید عنایت؛ تهران؛ انتشارات شفیعی؛ ۱۳۸۱.
۳. نک: خوانساری، دکتر محمد؛ **منطق صوری**؛ تهران؛ انتشارات آگاه؛ ۱۳۸۳؛ ص ۳۷۷ به بعد.
۴. بارت، ویلیام؛ **اگزیستانسیالیسم چیست**؛ ترجمه منصور مشکین پوش؛ تهران؛ انتشارات آگاه؛ ۱۳۵۴.
۵. به طور نمونه نک: **فقر تاریخی‌گری**؛ ترجمه احمد آرام؛ انتشارات خوارزمی؛ ۱۳۵۵؛ در مورد نظرات سیاسی او نک: جامعه باز و دشمنانش، ترجمه علی اصغر مهاجر، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۳.

1. See: Atkinson, R. F: **The Philosophy of History**, in: An Encyclopedia of Philosophy, London, Rutledge, 1998, pp. 807 -830.

2. Stanford, Michael: **An Introduction to the Philosophy of History**, Oxford, Blackwell, 1998.

۸. انگلس، فردریش؛ **نقش قهر در تاریخ**، ترجمه دکتر ناصر طهماسبی، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۴.

3. History.
4. Suchen=Seeking.
5. Heidegger, Martin: **Being and Time**, Translated by John Macquarrie & Edward Robinson, Oxford, Basil Blackwell, P.۲۴.
6. Transcendental.
7. Historizing.
8. Being and Time, p. ۴۱.
9. Historical Predestination.
10. Geschichte.
11. A Priori.
۱۸. عقل در تاریخ، ص ۲.
12. Positivistic.
13. Description.
14. Explanation.